

بسمه تعالی

### اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک در شعر فارسی

ما بقی هم استخوان و ریشه ای  
خامه اندر دست درس آغاز کن  
زود از دستت رود همچون هوا  
باب شهر علم و صدر ائقیاء  
کل علم لیس فی القرطاس ضاع(۱)  
چون شوی محتاج آن در هر زمان  
چشم و گوش و دست خود را کارگیر  
قسمتی زاعصاب مغزی ای ابا  
جمله می پویند ره با درد و رنج  
ره نوردند از شکاف شبیره  
سمپاتیک آرند زان با خود برون  
شاخه گیرد از ادینجروستفال  
عقده سیلیاری بگرفت سخت  
رهسپار مردمک گشته به راه  
پس نگهبان بر ورود نور اوست  
شد اطاله بحث پاراسمپاتیک  
مردمک راباز کرده وقت خشم

ای برادر تو همان اندیشه ای  
ای برادر چشم خود را باز کن  
تا که ننویسی به کاغذ درس را  
این چنین فرمود فخر اولیاء  
کل سر جاووز الاثنین شاع  
درس را چون بشنوی مکتوب کن  
اكتبوا ما تقرؤا را یادگیر  
الغرض امروز می خوانیم ما  
نروهای سه و چهار و نرو پنج  
نرو شش همراهشان شد یکسره  
جملگی بگذشته اند از غار خون  
سومین نرو آید از مزانسفال  
از طریق شاخه رکتوس تحت  
بعد تعویض عصب زین ایستگاه  
تنگ چشمی و تطابق کار اوست  
آورم ذکری ز نرو سمپاتیک  
نوع سمپاتیک از اعصاب چشم

(۷۰/۱۱/۱۰)